

بدر رفت و کوه تازیانه محمد امین خان و غیره امرار سیده باز محصورش ساختند اما
 همیش انجام نیافت بندای مذکور کتر مقابل افواج بادشاهی میکشت اکثر بطور
 چپاوی و قطاع الطریق در اطراف و جوانب دویده یکجانبی آسود و هر جا که قابوی
 یافت در قتل و غارت و تخریب مساجد و بنش قبور مسلمانان قصوری
 نمیکرد همین قسم این قضیه امتداد یافته تمام نشده بود که بهادر شاه رحلت نمود و
 در لاهور مقابله شاهزادگان باهمدیگر رویداده کسی بحال سکههان پرداخت
 ازین جهت اقتدار بنده نهایت زیاده شد چون معزالدین کشته گردید و نوبت
 سلطنت بنرخ سیر رسید حکم تنبیه بنده اسلم خان صوبدار لاهور
 شرف صدور یافت اسلم خان بر سر بنده اتناخت و در جنگ هزیمت
 خورده بلاهور برگشت بنده را انخوت بسیار بهر سیده دست تقدیش بر
 مسلمانان از پیشتر بیشتر کشاده کشته آنچه بنایست بعمل آورد و درین عرصه
 بایزید خان فوجدار سهرید باراده مدافعه بنده از قصبه مذکوره برآمده در لشکر خود
 اقامت داشت که کبھی از اتباع بنده در غفلت بیک ناگاه به خیمه درآمده
 بایزید خان را در عین نماز مغرب بکشت و صحیح و سالم بدر رفته به همراهیان خود
 پیوست چون این خبر محضور رسید بعد الصمد خان بهادر تورانی که صوبدار کشمیر و چند
 هزار سوار مغل با او بود حکم استیصال بنده اسلم خان صوبدار لاهور برای پسر
 او ذکر یا خان اصدار یافت و قمرالدین خان داعز خان با فوج مغلیه و والاشاهی و
 احدیان و توپخانه بداد تعیین شدند عبد الصمد خان حسب الحکم عازم لاهور کشته عارف
 خان چیله خود را در نیابت در شهر مذکور فرستاده خود با فوج جرار بر سر آن

بدترین اثر از رفت و بتافت های ستواتریند ای متمدن را مضمحل ساخت و
 ستوالی در تعاقبش بود آن سیاه درون چندین جنگ صعب با عبد الصمد خان
 نمود و قریب بود که شکستی در لشکر مغلیان افتد اما نصرت ایزدی شکست های
 بی در پی خورده در قصبه کور داس پور که مسکن موطن آنها و آبادی معمور
 بود و اسباب موفور و حصار مستحکم داشت رسیده محصور گردید عبد الصمد
 خان مشغول محاصره گردیده نگذاشت که یک دانه از جنس غله باندرون قلعه تواند
 رسید چون محاصر استداد و ذخیره غلات اتمام یافت مردم محصور مجبور
 گردیده کاو خردا سپهر چه در مذہب شان ممنوع و محترم بود بناچار بی می خوردند
 اما بنا بر خوف و تعصب که در دل داشتند راضی به تذلل و انقیاد نمی شدند هر گاه
 بی طاقتی از حد گذشت و بسیاری از آن فرقه بکر سنکی و مرض اسهال و ضعف
 هلاک شدند باقی التماس امان و استعای آمدن بد لشکر نمودند عبد الصمد خان
 نشانی در میدان نصب نموده فرمان داد که سلاح زیر علم گذاشته بی سراق
 نزدیک لشکر جمع شوند آنها بنا بر عجز و اضطراب قبول نموده حسب الحکم بعجل
 آوردند بعد اجتماع آنها عبد الصمد خان همه را دستگیر نموده جمع کثیری را بر لب
 همان دریا که پانین کور داس پور می گزرد کردن زد و در دسا و شاپور فرقه مذکور را
 بر شتر های بی بالان و غریزی عریان گاه کاغذ بر سر ساسل در دست و پا کرده سوار
 ساخت و به این هیئت آن جماعه مغرور را معیند امقبور پیشش پیش
 سواری خود گذاشته داخل شهر لاهور کردید مادر بایزید خان که در لاهور بود
 باستماع این خبر شادمان گشته بر کتبی در بازار سر راه سواری عبد الصمد خان

نسبت به مردم را گفت که هرگاه قاتل پسر من که در قوم خود به سبب کشتن
 بایزید خان باز سکنه نام یافته بود برسد مرا نشان خواهی داد چون آن نابکار خدا بر
 خرسوار در رسید مردم آن ضعیفه را خبر داده شناسانید ضعیفه مذکوره بکینه خواهی و انتقام
 پسر خود آن سبک سیر را چون نزدیک رسید سکنی کران از بالای
 بام بر سرش افکند از جان بگشت عبد الصمد خان با سماع این خبر سکهان را
 به جلای اسب و خر پوشانیده از نظر مردم ستور ساخت تا اکثری کشته نشوند
 و بر دن بجزور فرخ سیر که منظور داشت میسر نه آید و بعد چند روز آنها را بد ستور
 مسطور از لاهور کوچانیده همراه قمر الدین خان دسر خود ذکر یا خان بدار انخلافته
 فرستاد چون نزدیک به شاه جهان آباد رسیدند فرخ سیر اعتماد الدوله محمد
 امین خان را فرمود که بیرون شهر رفته بندی مذکور را در سپاه نموده بسواری
 فیل و دیگران را بر خروشت و سربازان بر نیزه کرده به شهر در آرد بعد آوردن بجزور
 حکم حبس آن مرد و معه پسر و دو سه نفر معتبر در قلعه شد و در باره دیگران فرمود که
 هر روز صد نفر از آن کرده را در روی چبوتره کوتوالی داشته باز از باقتل رسانند
 حسب الحکم بعین آمد اما عجب تصلبی از انجمنه مسموع شده که در کشته شدن
 یکی بردیگری سبقت می جست و منت جلاد می نمود که اول او را بکشد چون تمام
 انجمنه اشقیایا و اش اعمال خود رسیده مقتول گردید پسر بند از ابر زانوی او بدست
 همان نابکار فرج گنایند و آخر بزبورهای آهنی تاسب داده پارهای گوشت او را
 از بدنش کشیدند و بجزای اعمالیکه با خالق خدا نموده بود مجزی کرد اینده بجائیکه مستحق
 آن بود رسانیدند گویند محمد امین خان از بندای بی دین پسر سید که آثار عقل و رشادت

از چهره توپید است ترا چه چیز بر این داشت که خود را مبتلا و زرد و بال در دنیا و آخرت کرد ایندی و در مکافات اعمال خود باین حد رسیدی در جواب گفت که اجماع جمیع ملل و مذاهب بر این است که هرگاه مرد و عیسان خلایق از حد بیرون رود مستقم حقیقی در مضافات اعمال آنها چون من ظالمی را می گمارد تا جزای هر یکی در کنارش نهد بعد از آن مثل شما مقدران را ابراد تسلط داده اورا بسزای کردارش می رساند که دیگران را عبرت شود

* بیان نهضت امیرالامرا حسین علی خان بهادر از دکن و

ظفر یافین برداؤد خان پنی در و نمودن دیگر حوادث و فتن

امیرالامرا حسین علی خان بهادر بعد انصرام شادی فرخ سیر و انقراض از جمیع کار سازی عازم ملک دکن گردیده بنجد مست بادشاه معروض داشت که در صورت مخالفت از عهد و موایثق و بر دزار اده فاسدی نسبت بقطب الہماک بندہ را رسیدہ دانند بعد نهضت امیرالامرا بادشاه برداؤد خان که صوبدار احمد آباد و افغان صاحب الوص مشہور بہ شجاع بود و با سرداران مرہتہ موافقت داشت صوبداری بران پور مقرر نموده مخفی احکام متواتر فرستاد کہ در بران پور آمدہ اطاعت امیرالامرا ننماید و بدفع واسبصال او کوشیدہ امیدوار عنایات صوبداری کل ممالک دکن باشد و اود خان حسب الاشعار حضور در بران پور رسیدہ دم از صوبداری بالا انتقال زد امیرالامرا بر این ماجرا اطلاع یافته برداؤد خان پیغام فرستاد کہ کل صویجات دکن را تعلق من دانستہ قدم از بناوہ اطاعت بیرون نکنند و الا خود را نزد بادشاه رساند

و باعث فساد و خلل اندازی نشود و او خان از قبول هر دو شق ابا نموده بیرون
شهر بران پور خیمه منصوب ساخته از اطاعت امیر الامرا سر باز زد و سرداران
مرته را که یکی از آنها از عهد بهادر شاه نوکر سلطنت و هفت هزاری بنیاجی
سینه بیه نام داشت بدو خود طلبید و آنها حاضر آمده کرد بران پور فرود آمدند تا آنکه
ادایل رمضان سنه چهارم جلوس امیر الامرا سیده هر چند سخنان موعظت
بان افغان گفته فرستاد در نکر فت پایان کار بجنک انجامید امیر الامرا
بابست و چند هزار سوار صفوف عرب آراسته سوار شد و از آن طرف
داؤد خان باهرا هیان که هر یکی بزعم خود در ستم دستان بود بقصد پیکار نمودار گردید
زد و خوردی عظیم روداد بهادران طرفین رستخیز عجیبی بر پا کرده دست
از قتال یکدیگر قاصرند اشته از صدمه غریدن توپ های گران زمین
چون آسمان متحرک گردید و آسمان از تماشای رزم دلیران مانند گرد زمین از
حرکت آبر میداد و خان بداعیه مقابله با امیر الامرا فیل بان خود را تا کید کرده بود
که فیل او را به فیل سواری امیر الامرا رساند بنا بر این باوجود کشته شدن هیراس
هر اول داد و خان که در آغاز جنگ خود را معه بهرا هیان بر توپخانه امیر الامرا ریخته
عاف تیغ بدریغ سیادات عالی درجات کشته و اکثر رفیقانش مقتول و
مجروح شده بودند و داؤد خان با معدودی از فیل نشینان برنگ اصحاب فیل
جویای امیر الامرا بوده و می در جانی نمی آسود و قاصد آن بود که بهر صورت خود را با امیر الامرا
رساند لهند انزل عظیم در لشکر امیر الامرا افتاد رستم یک و محمد یوسف
داروغه توپخانه دبالت خان و جمعی کثیر شرط جان فشانی بجآوردند

خان زمان خان و عالم علی خان زخمی شدند درین گیرودار پیر مشرف که سردار
عمده و رفیق قدیم امیر الامرا در آن روز غرق آهن از سرتاپا بود مقابل داود خان
آمد داود خان سو قار تیر در چاه کمان گذاشته بانگ بر میر مشرف زد که مثل
زمان روی خود چه پوشانیده و جهلم بردار تا روی ترا به یلیم و تیر از شست را کرد
این سخن کنایه برای آن بود که خود داود خان در عروب و جنگ نازره و بکنه
پوشیده اکتفا بجای سینه های سفیدی نمود تیر مذکور متصل کلوی میر مشرف چنان
محکم نشست که بد شواری بر آمد و میه مذکور بر تخته هودج بر افتاد فیل بان داود خان
دو سه ضرب کجک بر پشت میر سطور بجا یکی و چستی چنان زد که مادام الحیات
یاد کرده در مجالس ذکر آن می نمود فیل بان میر مرقوم فیل خود را از فیل داود خان جدا
ساخت بعد از آن چون داود خان متصل و مقابل امیر الامرا رسید تمام لشکر امیر الامرا
مغلوب الخوف گشته نزدیک بود که از هم پاشند و شکست فاحش رو نماید
درین اثنا کله بند و ق جانستان ناکه بان بد داود خان رسید کار او با تمام و صبح عمرو
و دلشش بشام رسید بقیه السیف را ناچار فرار برقرار اختیار آمد امیر الامرا حکم
بنواختن شادیا نه فتح و ظفر داده فیل سواری داود خان را طلبید چون آوردند جسد
او را بادم فیل بسته در شهر گردانیدند و بیاجی سیند همه که پای ثباتش از میدان
لغزیده انتظار ظفر احد الطرفین می کشید خود را بسبار کباد امیر الامرا رسانیده نذور
تهیت گذر اند و همراهیانش بتاراج اموال داود خان و غارت اسباب
سپاهش پرداختند اخیال و اسپان داود خان بفضط سرکار امیر الامرا در آمد از
از انجمله چند فیل ارسال حضور بادشاه گردید بعد از آنکه خبر ظفر یافتن امیر الامرا

بفرخ صیر رسید آثار حزن و اندوه بر روی باوشاد پیدا گشته به قطب الہلک
گفت کہ چنان سردار شجاع نامی صاحب اقتدار را اینجا گشتند قطب الہلک
در جواب گفت کہ اگر برادرم از دست آن افغان گشته می شد موافق
مرضی مبارک و بجای بود

* بیان برخی از احوال امیرالامرا در دکن و مصالح نمودن امیرالامرا با مرہتمہ
باعث برہمکاری ارکان حضور و بہم رسیدن اسباب فساد و فتنہ
امیرالامرا بعد ظفر یافتن بردار دودخان پنی خجستہ بنیاد اورنگ آباد رسیدہ بہ بند و بست
ملک دکن پرداخت و ذوالفقار بیک خان بخشی خود را با سہ چہار ہزار
سوار و بر قند از ان بہ تادیب و تنبیہ کہند و دہابہ سہ سالار عمدہ راجہ ساہو کہ او
از مدت دو از دہ سال بعد از انتقال عالمگیر بادشاہ رسم تحصیل چوتہ
مرہتمہ نادر صوبہ ہای دکن رواج دادہ صوبہ خاندیس را بہ تصرف در آورده قلعہ
ہای کلی مابین راہ بندر سورت بر پاسانہ مصدر رفتہ ہای بسیار شدہ بود مرخص
ساخت عندالمقابلہ فنیستین روز اول کہند و دہابہ کہ جمعی از جماعہ ابدار البوار
رفتہ بودند موافق آئین دکنیان رو بفرار نہاد و روز دیگر بہ ہیئت مجموعی
ذوالفقار بیک خان ہجوم آورده راہ کیمک سواران متفرقہ بستہ عرصہ بر
ذوالفقار بیک خان چنان تنگ ساخت کہ او با معدودی در ان معرکہ گشتہ
شد امیرالامرا بعد استماع این ماجرا راجہ محکم سنگہ دیوان مقتدر خود را با فوج
شایستہ برای تنبیہ اورخصت نمودہ بہ سیف الدین علی خان برادر خود
صوبدار برتان پور امر بتادیب کہند و دادہ فرمان داد کہ ہر دو سوار سنزای

آن نابکار نماید کهند و اطلاع یافته خود را نزد راجه ماهو که در قلاع مستحکم متمکن بود رسانید و تهاونه های او هرگاه فوج بر سرشان می رفت مکان را خالی می گذاشتند و باز آمده بجای های خود یعنی نشسته هر چند محکم سنگه را با فوج مرهته های دیگر مصاف رویداده مرهته های هزیمت یافته تا پای قلعه ستار رسیدند اما تلافی گشته شدن ذوالفقار خان با کهند و بعلم نه آمد و بسبب انتشار یافتن اخبار نفاق فیما بین فرخ سیر و سیادات در رسیدن فرامین و احکام خفیه بادشاهی بنام راجه ماهو و دیوانیان و زمین داران عمده طرف کرناٹک و غیره در باب عدم اطاعت نمودن با امیرالامرا هم تا سرتابی می نمودند و چنانچه باید بند و بست حیدرآباد و بیجاپور و کرناٹک بعلم نمی آمد امیرالامرا بدریافت حالات مذکوره صوبداران و دیوانیان و قلعه داران را که از حضور مامور شده می رسیدند اکثری را دخل نه داده بلیت و لعن می گذراند آخر الامر چون امیرالامرا دانست که بسبب همکاری بادشاه و خواهران خفیف العقل ادبند و بست آن جا بخوبی بعلم نمی آید و هم اطمینانی از طرف بادشاه در سلامتی خود و برادر خود نمی داشت بنابراین ناچار بنامی مصالحه با مرهته گذاشت و از آنچه در عهد داؤد خان مقرر بود با اضافه دیس مکھی که سرصدده روپیه باشد بران قبول نموده مرهته را موافق کرده مقرر ساخت که بشوناته و جمنا با جمعیت شایسته به طور نیابت راجه ماهو در اورنگ آباد بحضور امیرالامرا حاضر بوزده چوتنه از عمال بادشاهی و جاگیرداران چنانچه مقرر بود بکیرند دیس مکھی که سری صدده روپیه باشد از رعایا بستاند بعد انفصال باین صورت آتش محاربه و مقاتله فرونشست و عامه خلایق را اطمینتی میسر آمد اما اعمال و حکام و مالکداران را از بودن سه عامل یکی عامل

حضور دویم عامل چوتهم سیوم عامل دیس مکھی رنجی رویداد بعد نوشته شدن سند انفصال نامه و دخیل شدن کماشته های مرهه تعرض داشت امیر الامرا متضمن درخواست فرمان سند مطابق دست آویز خود بحضور بادشاه رسید فرخ سیر از فهمیدن دولتخواهان معتمد علیه خود ازین امر بدو سبب آزرده گشت اول آنکه شراکت غنیمت در ملک بادشاهی خوب نشد دویم آنکه بی اسبندان حضور بعمل آورد در همین ایام جان نثار خان را که امیر قدیم و پادشاه امیر الامرا صیغه اخوت داشت به نیابت امیر الامرا بصوبه اری برهان پور مرخص ساخته در خلوت پند و نصایح با امیر الامرا پیغام فرمودند بامید اینکه جان نثار خان بمنزله عمومی امیر الامرا است شاید به نصیحت او خاطر خواه فرخ سیر بعمل آید و بعد رین ادا ان محمد امین خان اعتماد الدوله را در ماه ذی قعدة سنه شش جلوس مطابق سنه ۱۱۳۰ یکزار یکصد و سی هجری به صوبه مالوا مرخص نمودند و مقرر شد که بعد رسیدن بر سرحد مالوا فرمان صوبه اری از تغیر حسنه سوائی نیز عطا خواهد شد در همین ایام ضیاء الدین خان خراسانی بدیوانی دکن از تغیر دیانت خان نیره امانت خان مقرر گشته با جلال الدین خان که بدیوانی برهان پور مامور شده و فیض الله خان که بخشگری دکن یافته به خجسته بنیاد اورنگ آباد رسیدند جان نثار خان به ملاقات امیر الامرا کامیاب گشت اما بنا بر احتیاط صوبه برهان پور که بسرحد واقع است نیافته عواطف ظاهر و سلوک بزرگانه با او مبزول و سلوک بود و ضیاء الدین خان به حسب سفارش قطب الملک دخل در دیوانی یافته همه کار به تبعیت امیر الامرا تقدیم رسانیده خوشنود میباشست و فیض الله خان بخشی را امیر الامرا جواب صاف داده

بار سلام هم نداد و جمال الدین خان عیوض دیوانی بران پور چند روز دیوانی بر آن
یافت و وصول این چنین اخبار هم موجب افراط ملال و رنجش خاطر بادشاه گردید
* ذکر کرختن میر جمله از صوبه عظیم آباد بسبب جبن و نادانی *

میر جمله که صوبه دار عظیم آباد بود از بد نتیجی او و نو نگاهداشتن شکر بسیار
مغلیه و بی انتظامی صوبه طلب سپاه نو ملازم نرسید و جماعه مغلیه تعدی میسر عایا
و عموم برای ای عظیم آباد نمودند و نهایت بدنامی عاید حال میر جمله گردید و هدف
سهام ملام سکه صوبه و مردم حضور و مطعون ملازمان خود کشت با آنکه زر بسیار
از خزانه بادشاهی صرف نمود تا هم از عهده ادای طلب سپاه کینه خواه که بلا
ضرورت صرف باراده مدافعت سیادات بطور عادت بوالفضولان
نگاهداشته بود بر نیامده بی خبر از نو کران خود شرفی در محافه نشسته راه دار الخلافه
گرفت و از عظیم آباد در عرصه پانزده روز دفعه وقت شب بر دروازه قلعه
بادشاهی رسیده هر چند میر جمله ازین حرکت بسموع مورد عتاب بادشاه
گشته در حضور روی نیافت و نزد قطب الملک با ظهار عجز و اطاعت التماس
عقب بر ایتم و استغفای زلالست از حضور نمود لکن این همه محمول بر مکر و تزییر او شد
و شب هزار سوار نو نگاهداشت بادشاهی که بر طرف شده بودند و دیگر مغلیه
برای تنخواه خود هجوم آورده بخانه محمد امین خان بخشی و خاندران نایب امیرالامراء
میر جمله رفته تقاضای طلب و نالشی می نمودند و از هجوم این مردمان با اسلحه و یراق
و محاصره و از دام بر حویلی بر امیرای ثلث مذکورین مطعون مردم میشد که بسازش
فته جویان است و عند العقلت بر خانه قطب الملک خواهند افتاد ازین

شهرت قطب الملک هم مشوش گشته در فکر اجتماع افواج افتاد تا پنج
شش روز از دحام بر طرفیان مذکور و دیگر افواج مغلیه در بازار بود و دست
مسلح میکشید و سرداران طرف قطب الملک هم از صبح تا شام بر فیلهها
سوار مع جمعیت خود مستعد و تیار می بودند میر جمله سر اسیمه کشته و خود را کم نموده
پناه بخانه محمد امین خان برد و هدف سهام مطاعن گردیده نمیدانست که چه کند آخر
کار چار و ناچار فرخ سیر بنا بر رفع فساد و برآست از اتهام و عناد میر جمله را معاتب و کم
منصب و از صوبه عظیم آباد تغیر نموده سر بلند خان را به عظیم آباد و میر جمله را به طرف
پنجاب رخصت داد

* ذکر رحلت امیر کبیر آصف الدوله جمله الملک اسد خان وزیر عالمگیر *

در سال ششم از جلوس فرخ سیری آصف الدوله اسد خان پدر ذوالفقار خان از
مراحل زندگانی سبک سیر طی نموده بر حمت ایزدی پیوست کویا در هند خاتم الامرا
بود کویا در مرض موت آن مغفور فرخ سیر معتقدی را برای عبادت و معذرت
فرستاده پیغام نمود که افسوس قدر شما ندانم آنچه بنایست بعل آوردیم الحال
ندامست می کشم لکن سودی ندارد اگر مصالحتی در باره سیادات بدهند از اشفاق
شهادت نیست جواب داد که غلطی عظیم از شما به حسب قضا و قدر واقع شد
خاندان ما را ابر باد دادند در مکافات آن افتاده اند و غلطی عظیم در ارکان سلطنت
تیموریه را یافته اکنون که زمام اختیار بدست سیادات داده اند تا مقدر در
استر ضای آنها کوشیده کار بجائی نرسانند که منازعات متجاوز الحد مصدر
فسادهای مشوعه گردیده بالمره مجبور مطلق شوند و عنان اختیار از دست شما با الکلید بدر

رود فقط و مشهور است که ذوالفقار خان به ملازمست فرخ سیر رضی در اغرب
 نبود بلکه اراده جنگ بار دیگر با فرخ سیر با اتفاق معزالدین یا شاهزاده دیگر یابد رفتن
 بطرف دکهن که صوبه های او بود داشت از مبالغه پدر ناچار تن به ملازمست در داد
 چون باعث بر ملازمتش اسد خان بود از نا قدر دانی فرخ سیر و بد نهادی میر
 جمله ذوالفقار خان مقتول شد و نام ذوالفقار خان اسمعیل و نام اسد خان ابراهیم
 بود تاریخ قتل پسر خود چنین موزون نمود *

* تلف شام غریبان با دو چشم خون فشان * گفت ابراهیم اسمعیل را ترسان نمود *
 * ذکر افزایش منازعه فیما بین پادشاه و سیادت باره *

فرخ سیر به تجویز معتمدان هواخواه خود هر کرامی خواست بخدمات ممالک دکهن
 مامور می فرمود و امیر الامرا آن را موجب دهن خود شمرده با طایف الحیل دخل
 نمی داد و بران خدمات بهر ایمان خود را مقرر می نمود و این چنین امور باعث
 از ویاد عناد می شد و در حضور هم به سبب غرور موفور رتن چند دیوان قطب الملک
 و اختیار و اقتدار و دخل تامه او در جمیع وقایع بادشاهی و مقدمات مالی و مالکی و معطل
 و بی اختیار بودن دیوان خالصه دتن و مقصدیان حضور از جمیع امور میان پادشاه و
 وزیر همون آتش در کاس بود و به جهات مسطوره اعظام خان دیوان
 خالصه و ایرایان جهان شاهی دیوان تن هر دو در رضا جوئی پادشاه و وزیر ناچار
 شده استغناء خد متین مقوضتین برخوردار و اجب عقلی دانسته بودند تا که همان
 عنایت الهه خان عالمگیری از که معظمه معاودت نموده رسید فرخ سیر که
 از حماقت میر جمله و خباثت اعتقاد خان رکن الدوله و غیره هواخوانان خود و بد

انتظامی امور سلطنت نداشتند و بر انداختن امرای عالمگیری و بهادر شاه را غلطی انگاشت رسیدن عنایت الله خان را که مقصدی بختکار گفایت اندیش بود غنیمت دانسته اراده تفویض خدمات حضور باد نمود درین ضمن اعتمام خان که سستی از خدمت شده تجویز دیوانی خالصه دتن با صوبه اری کشمیر بنام عنایت الله خان کردید خان مرقوم نظر بر اقتدار و اختیار قطب الهاک اجتاب می کرد و قطب الهاک از سخت گیریهای او که در عهد عالمگیر دیده بود راضی نمی گشت خلاص خان نو مسلم بهادر شاه را فاضل و دانشمند بود و با وجود کمال خلوص سیادات نظر بر منازعه تارک خدمات کشته بنوشتن تاریخ فرخ سپری اشتغال داشت باصلاح جانبین کوشیده طرفین را بر این صورت راضی ساخت که عنایت الله خان بدون اطلاع قطب الهاک سخنی به رض بادشاه نرساند و تجویز خدمات نکند و رتن چند در محالات خالصه دخل نه نماید چون قطب الهاک باعث نفاق از بادشاه و رغبت به عیاشی بکچهری نمی نشست و کار خلق خدا اجرا نمی یافت عنایت الله خان درین باب التماس نموده که دو بار نهایت یک بار بقلعه آمده و در کچهری اجلاس فرموده باشند ملتمس او پذیرائی یافت و چند روز باین آیین گذشته باز برهمی پذیرفت عنایت الله خان با وجود شومر موفور لحاظ زمانه نکرده از حضور بادشاه حکم اخذ جزیه از هندوان صادر کنانید و خواست که از روی اداره به توجیه منصب هند و غیره متغلبان ضبط و کم کند این هر دو امر خلاف مرضی رتن چند و بر همه مدارا المهمام و فاتر شاق واقع شد به قطب الهاک رجوع آوردند قطب الهاک با جرمی این حکم

راضی نشد و جمیع هند و مردم مغلوب که بر عداوت عنایت الله خان محکم بستند ازین کادشها فیما بین قطب الملک و عنایت الله خان رنجشها بمیان آمد و بکجد اردو مریمی گذشت که ناکههان یکی از عمال خالصه متوسل رتن چند پای محاسبه دیوانی آمده مبلغ کلپی بزمه اش بر آمد عنایت الله خان او را مقید ساخت در رتن چند مستخلص او کردید اما سودی ندید عامل مذکور قابو یافته پناه خانه رتن چند برد عنایت الله خان به عرض بادشاه رسانیده حسب الحکم والاچیله با بکر فتن عامل از خانه رتن چند تعیین کرد و کار بگفتگوی فساد انگیز منجر کردید بادشاه از روی غضب به قطب الملک در بر طرف نمودن رتن چند فرمان داد اما اثری بران مرتب نشد این معنی و دیگر اکثر امور موجب از دیاد ملالت خاطر بادشاه از سیادات گشت

* بیان نهضت نمودن امیرالامرا از دکن

بشاه جهان آباد و دادن حوادث و انواع فساد *

امیرالامرا بعد رسیدن اخبار فتنه بار و خطوط متواتره قطب الملک اواخر ذیحجه سنه ۱۱۳۰ یکصد و سی بیجری از اورنگ آباد بر آمده یک هفته توقف نموده اداتل محرم سنه مذکور سال هفتم جلوس باتفاق اسد الله خان عرف نواب ادلیا پسر عمه خود مع پسران او و جان تثار خان و عیوض خان نایب صوبه برار و اسد علی خان یک دست علی مردان خانی و دل دلیر خان پانی پتی برادر خان صادق و اختصاص خان نیره خان عالم و سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکن و فیروز علی خان بخششی که از سیادات باره

نامی بود و راجه تربیت سنگه بندیده در اجه محکم سنگه با فوج در یا موج در حرکت
آمده روانه دار الخلافت شاه جهان آباد گردید و در اواخر ربیع الاول سنه مرقوم
بکنار شاه جهان آباد طرف سناره فیروز شاه رسیده معسکر ساخت روزیکه
داخل خیمه می شد بر خلاف ضابطه آداب در عواری وقت نزول حکم بنواختن
نوبت داده بتجمل ملوکانه داخل خیمه و خراگه گردید و گفت که من الحال خود را نوکر
بادشاهی نمیدانم و اندک سطوت سلطانی ندارم که ضوابط آداب بجا آرم
تا آنکه قطب الہلک از زبان برادر پیغام داد که اگر جیمنگه را که مخالف
مجاہرات رخصت بوطن او فرماید و خدمات حضور مثل توپخانه و داروغگی
دیوان خاص و خواصان بمسوسلان ما رحمت نمایند و در قلعه بند و بست ما شود
نابدون و سواس آمده حصول ملازمت می توانم نمود فرخ سیر جواب داد
که بالفعل خدمات مذکوره اصالتہ بنام قطب الہلک و دیگر سیادات
و ہر ایوان ہر دو مدار الہام مقرر می نمایم و بہ نیابت اعتقاد خان باشد بعد چند روز
پردہ نیابت ہم از میان برداشته خواهد شد و سیوم ربیع الثانی جیمنگه
حوالی حسب الحکم فرصت یکروز نیافتہ از شاه جهان آباد برآمده روانه وطن
خود اتہرید گردید

* ذکر آمدن حسین علی خان امیر الامر اہ حضور فرخ سیر

و انقراض ایام سلطنت فرخ سیر بحسب قصاص و قدر

چون فرخ سیر در اصل فطرت مطلقا عرات نہ داشت با وجود کمال عداوت
با سیادات دارا دہ استیصال آنها و دلالت مخلصان خیر اندیش خود

طاقت مقاومت با حسین علی خان نیافته چاره ناپاچار را ضعیف به بند و بست
ساوات در قلعه کشته به قطب الهلک اجازت این کار داد قطب الهلک
پنجم ربیع الثانی سنه مذکوره باتفاق راجه اجیت سنگ داخل قلعه شده مردم
پادشاهی را از دروازه خیزانید و جایماند و بست خود نموده رفقای معتمدین خود را
نشانید از مردم عمده پادشاهی غیر از اعتقاد خان رکن الدوله و امین خان مشرف
دیوان خاص و نظر خان روشن الدوله که وجود و عدم آنها مساوی بود و چندی از خواص
و خواجگه سرایان ایچکاره دیگری در قلعه و نزد پادشاه نماند و امیر الامرا حسین علی خان
به سامان شانیه و شکوه ملوکانه آخر روز داخل قلعه گردید و بعد ملازمت کلمه چند
ملاط آمیز گفته از خلعت و اسپ و فیل و جواهر بعضی عنایات را به اکراره گرفته باقی
را عذر خواسته بمسکر خود مراجعت نمود معیند ابا و شاه مستبته نگشته به فکر یکدیگر باید پرداخت
باز تباریخ هشتم روز سه شنبه قطب الهلک در راجه با معتمدین خود به قلعه در
آمده بدستور روز اول دروازه های قلعه را به معتمدین خود سپرده کاید دروازه های
دیوان خاص و خوابگاه و عدالت حضور طلیعه نزد خود نگاه داشت بعد از آن
حسین علی خان بدیده و شوکت سابقه اراده آمدن نمود و افواج نظر امواج ادا از
اول روز شروع بآمدن و فرود گرفتن اطراف قلعه نمودند و بوقت باقی ماندن
ناشی از روز خود سوار گشته در خانه که نزدیک به قلعه و مشهور به باره در می شایسته
خان است فرود آمد و قطب الهلک نزد فرخ سیر رفته باتفاق اجیت سنگ
الهنس پذیرائی خدمات مطلوبه و اظهار شکایت از زبان برادر خود کرد مشعر
بر اینکه در عوض جان فشانی به هنگام یاس و ابتداء نیکو خدمتی با شاه وجود پدر شما که از

مانده تا بعل آمد از حضور غیر بدگمانی و اراده های فاسد امری دیگر مشاهده نشد شاهد صدق این مقال فرمان خداست که متضمن بر حکم دخل ندادن و قتل نمودن بنده بی تقصیر بنام داؤد خان بی ایمان و دیگر سرکشان و صاحب مداران ممالک دکن صادر گشته الحال اطمینان ما از دربار منحصر بر تفویض خدمات حضور بمانده تا بدون تکیه نیابت بی کالکان است و بدون این صورت آمد و رفت مادر حضور و تقدیم مدارج نوکری و اقامتی امکان ندارد باو شاه سفاهت دستگاره با وجود معاینه حالات تسلط سادات و بی اختیار می خود باز همان وعده پوچ چند روز می نمود تا آنکه از طرفین گفت کوی به طول کشیده به کلمات سخت و درشت منجر گشت فرخ سیرتاب نیارده اعتقاد خان و قطب الملک را بالا شتمال مخاطب ساخته کلمات نامناسب بر زبان راند در آن حال اعتقاد خان خواست که به سخنان ابله فریب در اصلاح آنکوشد قطب الملک و شناسنامه های فحش باو داده فرمود که از قلعه ادرابدر نمایند اعتقاد خان حواس باخته و سر از پان شناخته جان بری خود غنیمت شمرد و تا پالکی خود رسیدن نتوانسته بر پالکی امتیاز خان مشرف سوار شده راه خانه خود گرفت و رفت که رفت بادشاه صورت بر کشکی طالع در آینه احوال خود دیده خود را بدردن محل رسانید درین قیل و قال افتاب عالم تاب مانه کوکب اقبال فرخ سیر خاک بر سر کرده زیر زمین فرو نشست و در ای قلعه مانه ابواب امن و امان بر روی عالم بیان بسته شد قطب الملک واجبیت سکنه اندردن و هواخواهان فرخ سیر بیرون نشسته در آن شب بر شد شور عجیب و لوله و

غریب غلغله برپا بود افواج امیرالامرا بر سر هر رسته بازار و درهای شهر پناه
 مستعد و بیار تمام شب ایستادند و مرهته نامبر اسپان خود سوار و در انتظار
 بودند که چه رومی خواهد داد چون صبح دمید اخبار مختلفه بی اصل کشته شدن
 قطب الملک بر زبان عوام جاری و شور شهر مردم بازاری ظاهر گردید در بین
 اثنا بعضی امراء قد دیت کیش به مقتضای حق گذاری خویش مثل ساداتخان
 پدر زن فرخ سیر و غازی الدین خان و اعزخان بهادر ترک جنگ براراده
 نصرت فرخ سیر از مال حال بی خبر از خانه خود با استعداد یکم میسر بود
 سوار شدند و نظام الملک و عصام الدوله معروف به کهن پوش باقتضای
 دانش دور بین خانه نشین بودند و اعتماد الدوله محمد امین خان بقصد رفاقت
 حسین علی خان سوار شدند اتفاقاً چند سوار از رفقای کهن پوش بخانه آقای خود
 می آمدند مرهته نامبر از آنها مزاحمتی نمودند آنها تیر با بطرف مرهته نامبر دادند
 متصل این حال نشانهای عواری اعتماد الدوله نمایان گردید مرهته نامبر که از جنگ
 شهر آشنان بودند دل از دست داده رو بگریز نهادند مردم بازار و مغلیه و غیره
 سپاه بیکار قابو یافته شروع بتاراج و قتل آنها نمودند مرهته نامبر افتان و خیزان بعضی
 بلشکر گاه خود رسیدند و برخی معه سبنا نام سردار و دوسه جماعه دار قریب هزار
 و پانصد سوار مقتول و جمعی زخمی شدند و زربسیار از نذنین خرجین آنها بدست
 غارت کران و لجه های هندوستان افتاد و محمد امین خان نزد حسین علی خان
 رسیده حسن خدمتش و نشین امیرالامرا گردید در آن جین از یک طرف
 غازی الدین خان و حاد است خان معه پسران خود باتفاق یکدیگر نصرت

باو شاه رسیدند و از طرف دیگر اعتقاد خان و صلابت خان داروغه معزول
 توپ خانه بادشاه و سنوهر هزار می بادشاهی طرف باز از سعد الله خان معرکه
 آراکشتند حسب الامر امیر الامرا افواج و رفقای دلاور او مقابل سادات خان
 و غازی الدین خان در چاندنی چوک رفته شروع بمتانه نمودند در اول حمله از
 ضرب بان فیل غازی الدین خان روگردان و همراهیانش گریزان شدند و
 سادات خان معه پسر خود زخم کاری برداشته از میدان برگشت و اعتقاد
 خان حرکت مذبوجی نموده جرات پیش قدمی نیافت و نزدیک خانه خود
 مورچال بسته بجای خود نشست و اعزخان معه جمیعت خود و یک تازان مغلیه
 که رو بروی لاهوری در دازه نمایان شد مردم امیر الامرا در بروی او بسته
 مستعد مزاحمت ایستادند ادینر بناچار می برگشت

* بیان اسیر شدن فرخ سیر *

هر چند قطب الهلک و مهار اجه اجیت سنگه خواست که فرخ سیر از محل
 برآید تا انفضال جواب و سوال نموده و اورا بقا بو آورده فتنه های برخاسته را
 فرو نشانده صورت نگرفت و فتنه جدال و قتال بالا تر گشت امیر الامرا
 به قطب الهلک پیغام فرستاد که از دحام عظمی رو نموده عنقریب بلوای
 دحام و فتنه بزرگ حادث می شود مقدمه را از دو یک رو باید نمود که حالا مجال
 توقف نمانده آخر الامر مردمان قطب الهلک از قوم افغانه و غیره و چیله ها
 به پشت گرمی بنجم الدین علی خان برادر قطب الهلک بحرم سرادر آمدند کینزان
 حسیند و ترکینه و کر جینه را که بر سر دروازه بدافعه ایستاده بودند دور نموده بعد

جست و جو و تفحص از آنها که بزجر و تو بیخ بسیار نشان دادند فرخ سیر را به بی حرمتی تمام بر آوردند و الدود و زوجه و صیه او و دیگر یکمات اطراف او را گرفته منت و الحال می نمودند سودی نکرد و از میان انبوه زنان به نهایت مذلت و خواری کشان کشان آورده بر بالای تریپولیه اندرون قاعه که جای بنس تنگ و تاریک بود محبوس نمودند ایام سلطنت اوسوای ایام حکم رانی معزالدین شش سال و چهار ماه کسری بود بعضی ارباب دانش تاریخ این نسخه کلمه قاعبر و ایا اولی الالبصار یافته اند

* ذکر شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات

در رفیع الدوله که هر دو چند ماه متهم به مملطت شده بودند *

قطب الملک بعد اطمینان از امر فرخ سیر هماندم که شور و شدر تمام شهر بود نهم ربیع الثانی ثانی از روز چهارشنبه گذشته سنه ۱۱۳۱ یک هزار و یکصد و سی و یک شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات پسر خور و رفیع القدر پیره بهادر شاه را که بیست ساله بود از حبس بر آورده بسبب انتشار شورش عام بی تبدیل رخت به همان لباسیکه در برداشت عقد مرداریدی در کاوش انداخته بر تخت نشاندند و صدای شاد یانه نقاره شاهیه بلند گردیده فته و آشوب فرو نشست و قطب الملک و حسین علی خان هر دو برادر مد ار المهمام سلطنت ماندن چون رفیع الدرجات مسلول بود روز شنبه بست و یکم رجب رحلت نمود بعده هر دو برادر مد ار المهمام سلطنت رفیع الدوله برادر رفیع الدرجات مغفور را به سلطنت برداشته بر تخت نشاندند و خود مختار

انتظام امور بادشاهی گشتند بعد چندی مرض اسهال که عارض حال رفیع الدوله بود اشتهاد گرفت هر چند معالجه شد سودی نکرد آخر الامر او در آخر ماه شوال یا اول ماه ذیقعده باجل موعود در گذشت نعش او در ادر جواری حضرت قطب الدین نزدیک برادرش مدفون ساختند

* ذکر سلطنت ابوالفتح ناصرالدین محمد شاه بادشاه *

قطب الملک و امیر الامرا از حیات رفیع الدوله مایوس گشته او را خرمه شوال بر دایمی نجم الدین علی خان برادر خود را و بر دایمی غلام علی خان پسر سید خانجهان را برای آوردن روشن اختر خلف خجسته اخترجهان شاه پسر بهادر شاه که هیجده ساله عمر داشت فرستاده شاهزاده را که از عهد معزالدین باوالده خود در قلعه شاهجهان آباد بود برای سلطنت بر آورد و نذوبتاریخ پانزدهم شهر ذیقعده سنه ۱۱۳۱ یکزار و یکصد و سی و یک بهجری روز شنبه بعد مرور چهار ساعت نجومی از اول صبح در ساعت سه و دو طالع محمود شاه زاده روشن اختر مزبور سریر آرای دارائی هند شد خطبه و سکه بنام مبارکش اجرا یافت بلقب ابوالفتح ناصرالدین محمد شاه ملقب گشت و هر دو برادر عبد الله خان و حسین علی خان مدار الکهمام سلطنت وزیر و امیر الامرا ماندند و نواب قدسیه مادر مهر پرور ان آفتاب اوج مشیت که نهایت باشعور و صاحب فطنت و عاقله بود در همه امور رعایت خاطر و پاس مرضی هر دو برادر از دست نمی داد و مقرر شد که ابتدای سال سلطنت محمد شاه بعد از عزل فرخ سیر نو بسند و هفت و هشت ماه زمان سلطنت رفیع الدوله درجالت در رفیع الدوله و خروج بنکو سیر را اعتبار نه نمایند و پانزده هزار روپیه برای مصارف

ضروریه نواب قدسید خدمه محل ما هیانه مقرر شد و بند و بست کلال باره و نظامت و عهدہ داران بدستور عهد ہر دو بادشاہ زادہ های مغفوران باختیار معتدین سادات مقرر ماند و خواجہ سرا بیان و خواص و فیلبانان و مردم خاص جلوس و رکابہ ارد فراش و غیرہ عملہ از نوکران سید عبداللہ خان برہرکاری منصوب شدند و ہست خان بر اتالیقی بادشاہ و چار پنج خدمت حضور و صاحب اختیار خاص و عام از طرف سادات مقرر شد و رتن چند از طرف قطب الہلک اختیار امور وزارت دیوانی بالکلیہ بیشتر از پیشتر یافت و محمد شاہ بہ مقتضای ہوشیاری بر فرق و مدارا در بیچ امر بی استرضای ہر دو برادر بعل عمل نمی آورد

* بیان بر خاستن غبار عناد و فساد میان نظام الہلک و سادات و ظہور آثار اختتام عمر و دولت سادات و ابری امور سلطنت

چون در میان سادات بارہ نظام الہلک و غیرہ جماعہ مغلیہ تورانیہ صفائی باطنی نبود لہذا در بعض معاملات گفت کوی نامناسب میان نظام الہلک و حسین علی خان برقعہ و پیغام سرکشید و محمد امین خان حفظ جاہ و آبروی خود و جمیع امرای تورانیہ منحصر در افتاد اعدام امیر الامرا و قطب الہلک دیدہ بہ مکر و حیلہ بادشاہ را از سادات در باطن مکر ساختہ و بہ تحریک نہانی بادشاہ نظام الہلک را بر افراشتن علم سازعت و شورش با امیر الامرا مصمم العزم نمود چنانچہ نظام الہلک از صوبہ مالو ادار الامارہ خود بارادہ مدخلت در ممالک و کہن علاقہ امیر الامرا در وسط جمادی الثانی سنہ ۱۱۳۲ ہزار و صد و سی و دو و بھری مطابق سال دویم از جلوس نہضت نمودہ متوجہ وسعت آباد کہن شدہ اواخر ماہ مذکور این خیر بسادات

رسید امیر الامرا به دلاور علی خان بخشی خود در اجه بیسم در اجه کج سسنگه همراهیانش
 که از طرف امیر الامرا به سرحد صوبه مالواری سیده بودند برای تعاقب نظام الہلک
 و اتمام فتنه اش نگاشت درین عرصه نظام الہلک اکثر صوبہ و قلاع ملک
 و کہن را تحت حکومت و تصرف خود در آورده اقتدار تامہ یافت امیر الامرا
 بدلاور علی خان سواتر تا کید مقابلہ و مقاتلہ با نظام الہلک می نوشت و خود امیر الامرا
 ہم جازم عزم سفر د کہن کردیدہ انتظار خبر دلاور علی خان می کشید آخر خبر رسید کہ متصل
 بران پور با نظام الہلک دلاور علی خان مقابلہ رودادہ جنگ عظیم شد و دلاور علی خان
 معہ راجہ دلیر ہمای مردانہ نمودہ نشانہ تیر و کولہ تقدیر کردیدہ جان در میدان داد
 امیر الامرا و قطب الہلک از شنیدن این خبر نہایت ماول شدہ بہ فکر
 چارہ کار خود افتادند امیر الامرا می خواست کہ محمد امین خان را بکشد قطب الہلک
 بسبب عہود و موثیق سابقہ مانع می شد بلکہ روزی گفت کہ اگر شما اورا بکشند
 من خود را خواہم کشت

* بیان کشتن حسین علی خان از مکر و تیر

محمد امین خان و غیرہ امرای نفاق کیش در راہ د کہن

چون برای دفع شورش نظام الہلک قرار یافت کہ قطب الہلک بہ نیابت
 بادشاہ در شاہ جہان آباد استقامت دارد و حسین علی خان در رکاب
 ظفر اتساب بادشاہ بد کہن رفتہ تا دیسب شورش نظام الہلک نماید بنا بران
 قطب الہلک مع چند امراروانہ شاہ جہان آباد شد و امیر الامرا معہ بادشاہ و افواج
 شاہی و توپ خانہ و غیرہ ساز جنگ از مستقر الخلافہ اکبر آباد کوچیدہ روانہ

و کهن شد چون محمد امین خان اراده حسین علی خان بهادر بر استحصال نظام الملک
 براء العین دید و مذلت خود و جماعه تور ایند در فناء نظام الملک به یقین می دانست
 و بر ظن او غالب بود که هرگاه کار نظام الملک به مقابله امیر الامرا کشد البته فتح و ظفر
 امیر الامرا را میسر خواهد آمد بنا بر این شب و روز در همین فکر بود که اگر میسر آید بخدمت و دغا
 امیر الامرا در راه علی الغفلت باید گشت اما بدون اعانت رفیق شفیق اقدام برین
 امر خطیر زیاده از تاب و توان خود می شد لهنذانی گویند که میر محمد امین معروف بسعادت
 خان خراسانی که در عهد فرخ سیر اول منصب هزار می یافته بعد به فوج داری هندون
 بیانه که از محالات عمده اکبر آباد است مامور گشته و سپاه نگاه داشته به استمداد
 از سید عبد الله خان تادیب سرکشان آن جانموده باضافه پانصد می سرفراز و از
 جمله مشایخ دربار و صاحب نام و اعتبار گشته درین سفر همراه شکر باد شاهی
 بود محمد امین خان او را همدم و همراز خود ساخت و این هر دو میر حیدر خان کاشغری
 را که از قوم چغتال لقب میری بسبب میر شمشیر بودن داشت و شجاع
 بی باک و دلور سفاک بود انتخاب نموده درین خصوص استمراج
 او نمودند او بطمع دنیا و تعصب مذهب قتل امیر الامرا را که در وهم و خیال احدی
 نمی گنجید قبول نمود و هر سه یار دنیا طلب بر این حسارت ثابت و متفق
 گردیده باهمدیگر در مشوره بودند که کدام کس بر این کار مبادرت نماید تا آنکه قرعه
 این فال بنام میر حیدر محروم از دنیا و آخرت افتاد و آن اجل رسیده عرضی
 شکایت محمد امین خان نوشته و یکی از همراهیان معتد علیه را رفیق خود کرد اینده
 بر این اراده ناصواب آگاه ساخت و بروز چهارشنبه ششم ذیحجه سنه ۱۱۳۲

یکهزار و یکصد سی و دو و هجری مطابق سنه ۱۲ از جلوس در منزلی که فریب سی و پنج کرده
 از فتح پور عسکر بادشاهی بود و قتیکه امیر الامرا از خیمه بادشاه برآمده عازم خیمه
 خود بود میر حیدر خان از دور نمایان شده کاغذ عرضی را بلند ساخت چیله تا و
 و چون بداران مانع پیش آمدن شدند قضا و قدر در دل امیر الامرا انداخت
 که مزاحمین را مانع مزاحمت شده اورا حکم پیش آمدن داد میر حیدر خان
 دویده عرضی گذر اینده متصل پاکلی عرض کنان می رفت همینکه امیر الامرا متوجه
 ملاحظه عرضی شد میر حیدر خان بی ایمن پیش قبض از کمر خود کشیده چنان بر
 جکران سید دلادر زد که از طرف مقابلش برآمد و به همان ضربت واحد بمعادت
 شهادت فایز گشت اما در همان جلدی امیر الامرا کلدی بر سینه قاتل خود زد
 و سواریش از صدمه لگد زدن غاطیه و لاش بیجان سید مظلوم بر زمین افتاد
 متصل به این سارست نور الله خان پسر الله خان عمه زاده امیر الامرا
 بضر ب شمشیر قاتل امیر الامرا را روانه دادی جهنم ساخت و خود هم از دست
 مغلی دیگر بدرجه شهادت رسید مغلان دیگر هجوم آورده سرهای امیر الامرا
 و نور الله خان را از تن جدا کرده پیش بادشاه بردند

* رسیدن خبر شهادت امیر الامرا به عزت خان بهادر و آمدن

ادبر سر بادشاه و ملحق شدن باجدادا مجاد خود در روز مگاه

زنت خان بهادر خواهر زاده امیر الامرا خبر گشته شدن امیر الامرا شنیده از

حاضری که می خورد دست کشیده و برومال دست پاک کرده با فوجیکه

در آنوقت موجود بودند بلا تامل به مقابله بادشاه شنافت سعادت خان